

«و الحجاب هاهنا اشتغال النفس بما يورده الحواس، و لارتفاع هذا الحجاب أسباب كثيرة مثل صفاء النفس بحسب أصل فطرتها و مثل انزعاج النفس .. و مثل الرياضات العلمية و العملية .. و مثل الموت الإرادی .. و مثل الموت الطبيعي .. و مثل النوم الذي هو أخ الموت في كونها عبارة عن ترك النفس استعمال الحواس في الجملة. فحينئذ إذا ارتفع الحجاب بالنوم قليلا، يظهر في مرآة النفس شيئا من النقوش و الصور التي في تلك المرائي مما يناسبها و يحاذيها، فإن كانت تلك الصورة جزئية، و بقيت في النفس بحفظ الحافظة إياها على وجهها، و لم يتصرف فيه القوة المتخيلة الحاكية للأشياء بتمثلها، فيصدق هذه الرؤيا و لا يحتاج إلى تعبير.

و إن كانت المتخيلة غالبية، أو إدراك النفس للصور ضعيفا، صارت المتخيلة بطبعها إلى تبديل ما رآته النفس بمثال، كتبديل العلم باللبن، و تبديل العدو بالحية، و تبديل الملك بالبحر أو الجبل. و تحقيقه أن لكل معنى عقلی من عالم الإبداع، صورة طبيعية في عالم الكون، إذ العوالم متطابقة.

فالعالم لما كان مما يتقوى به النفس، و هو جوهر روحاني، و الصور العلمية للإنسان إنما يحصل بعد حذف الزوائد و الاختلاف عما يدركه الحس من أشخاص النوع، و بعد ذلك يكون الباقي صورة غير مختلفة، بل لها خالصا صافيا سائغا نيله للعقل الإنساني.

و لما كان البدن مثالا للنفس، و اللبن غذاء لطيفا سائغا شرابه للبدن، فيكون نسبته للبدن نسبة العلم إلى النفس، ففي التعبير يعبر به عن العلم.

و من هذا القبيل ما نقل، أن رجلا جاء إلى ابن سيرين، و قال: رأيت كأن في يدي خاتم أختم به أفواه الرجال و فروج النساء. فقال: إنك مؤذن تؤذن في شهر رمضان قبل الفجر. فقال: صدقت.

و جاء آخر، فقال: كأنني أصب الزيت في زيتون. فقال إن كان تحتك جارية اشتريتها، ففتش عن حالها، فإنها أمك، لأن الزيتون أصل الزيت، فهو رد إلى الأصل.

فنظر فإذا جاريته كانت أمه، و قد سبيت في صغره. و قال آخر له، كأنني أغلق الدر في أعناق الخنازير.

فقال إنك تعلم الحكمة غير أهلها، و كان كما قال.

فالتعبير من أوله إلى آخره، مثال يعرفك طريق ضرب الأمثال، و ليس للأنبياء ع، أن يتكلموا مع الخلق إلا

بضرب الأمثال، لأنهم كلفوا أن يتكلموا الناس على قدر عقولهم.<sup>١</sup>

توضيح :

(١) برای درک حقائق معانی باید به صفای نفس پرداخت تا نفس به اصل فطرت خویش بازگردد.

(٢) راه های بازگشت به اصل فطرت مختلف است مثل زهد، ریاضت، موت ارادی، موت طبیعی و رؤیا

١. المبدء والمعاد ؛ ص ٤٦٨ الى ٤٦٩



جمع بندی :

خلاصه نظر صدر المتألهین :

۱) نظام هستی به گونه ای است که هر طبیعت - بدون خصوصیات خارجی - در هر یک از عوالم وجودی، مصداقی خاص به خود دارد.

۲) الفاظ برای طبیعت ها وضع شده اند و لذا بر تمام مصادیق خود، به نحو حقیقت حمل می شوند.

۳) ایشان برای مطلب خویش به «میزان» و «قلم» و «اصبع» مثال می زنند و با همین مبنا آیات و روایات متشابهه را توجیه می کنند با این بیان که : الفاظ برای طبیعت مجرد از خصوصیات - روح المعانی - وضع شده اند و لذا لفظ میزان هم در شاقول و گونیا و .. صدق حقیقی دارد و هم در مصداقی که برای آن در عالم مثال موجود است.

۴) با همین مبنا، ایشان خواب و رؤیا را توجیه می کند (اگرچه دیگر ربطی به بحث وضع ندارد) به این بیان : که اگر کسی در خواب «مصدق مثالی» چیزی را دید باید برای تطبیق آن بر عالم ماده، «مصدق مادی» را ملاحظه کند.

۵) امام خمینی در تقریر این بحث، مثال های صدر المتألهین را مطرح نکرده اند که در این باره توضیح خواهیم داد.  
ما می گوئیم :

۱) آنچه گفته شده است درباره طبیعت است؛ در حالیکه مثال های ایشان درباره مرکبات (مصنوعات انسان) است که هیچکدام وحدت حقیقی ندارند. یعنی اگر این سخن درباره انسان بود - که مصداقی در عالم مثال و مصداقی در عالم ماده و .. - دارد، سخن صحیحی است ولی میزان و قلم دارای طبیعت نیستند بلکه اینها وحدت اعتباری دارند.

۲) اینکه مرحوم صدرا می گوید: «میزان وضع شده است برای «کل ما یوزن به» و لذا بر «گونیا، شاقول، خط کش و ...» به طور حقیقی صدق می کند»، پذیرش این نکته است که مثلاً «گونیا» برای شیء خاصی وضع شده است که صرفاً مصداق مادی است و بس.

<sup>۱</sup> ایضاً ن ک «شرح مقدمه قیصری» ؛ سید جمال الدین آشتیانی ؛ ص ۵۰۱



۳ در مجموع می توان گفت فرمایش صدرا در مورد برخی از الفاظ صحیح است ولی نمی توان آن را به طور مطلق پذیرفت.

۴ بحث ایشان در عوالم طولیه وجودی، بحثی فلسفی است و ثمره ای در اصول ندارد و لذا از آن در می گذریم.

